

بررسی اثر مولفه‌های دینی بر ایمان و لوازم آن در معناداری زندگی از دیدگاه امام محمد غزالی و علامه طباطبایی

سهیلا قلی پور شهرکی*

مجتبی جعفری اشکانندی**، محسن فهیم***، علیرضا خواجه گیر****

چکیده

ایمان اساسی‌ترین عنصر حیات معنوی، گهرزینت بخش روح بشری و درخشان‌ترین پرتو عالم علوی است، یکی از مهم‌ترین مباحث کلامی، ایمان و عناصر وابسته به آن است، به گونه‌ای که نمی‌توان نقش بنیادی آن را در شکل‌گیری باور دینی در معناداری زندگی نادیده گرفت. پژوهش حاضر در پی آن است که نقش مولفه‌های دینی مانند، نبوت، امامت و عبودیت را برای ایمان و لوازم آن در معناداری زندگی را در دو بعد شناختی و عملکردی، باروش توصیفی - تطبیقی از دیدگاه دو اندیشمند بزرگ با دوسنت متفاوت اسلامی تسنن و تشیع مورد بررسی قرار دهد. برای جمع‌آوری داده‌ها از طریق کتابخانه‌ای استفاده شده است، داده‌های پژوهش از گردآوری تشابه و تفاوت‌های دیدگاه این دو متفکر بزرگ بر پایه مبانی

* دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران، goliporzahra@yahoo.com

** استادیار گروه الهیات، و معارف اسلامی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد ایران (نویسنده مسئول)، mojtaba_jafarie@yahoo.com

استادیار فلسفه تطبیقی، گروه الهیات و معارف، واحد خمینی شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، خمینی شهر، ایران، mojtaba_jafarie@yahoo.com

*** استادیار فلسفه و کلام اسلامی، گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران، fahimmohsen54@gmail.com

**** استادیار گروه ادیان و عرفان تطبیقی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهرکرد، a.khajegir@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۵

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

انسان شناسی آنان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. نتایج یافته‌ها نشان داد که هر دو اندیشمند، ایمان را معنا بخش به زندگی می‌دانند، هرچند در بیان جزئیات برپایه مبانی اندیشه هایشان تفاوت‌هایی وجود دارد، در مساله عبودیت غزالی بیشتر بر روی بعد فردی عبادات، ولی علامه بعد فردی و اجتماعی عبادات هر دو تأکید دارد. مهم‌ترین اختلاف این دو دانشمند در مساله امامت است که غزالی در حد مدیریت دنیوی و یک امر فقهی و فرعی تلقی می‌کند. علامه امامت را استمرار نبوت و عهد الهی می‌داند.

کلیدواژه‌ها: ایمان، حیات دینی، نبوت، امامت، عبودیت خدا، غزالی، طباطبائی

۱. مقدمه

بی شک مسئله ایمان از مهم‌ترین و جدی‌ترین مباحث دینی است. به همین دلیل مفسران، محدثان و متکلمان اسلامی به جد در این زمینه کاویده و به تبیین ابعاد مطلب پرداختند، چون ایمان به عنوان هدف و مقصود تمام ادیان آسمانی و محصول نهائی تلاش انبیاء(ع) در طول تاریخ بوده، این تلاش‌ها جز برای این نبوده که انسان به سوی خدا هدایت شود. تمامی تلاش‌های صورت گرفته نشان می‌دهد از سال‌های اول ظهور اسلام مسئله ایمان از جذاب‌ترین مسائل حیات فکری مسلمانان به شمار می‌آمده است.

ایمان از جمله مسایل بنیادی، ریشه‌دار و پرحاصلی است که پی‌آمد اثبات نیاز بشر به موجودی والا و متعالی است. در میان متفکران اسلامی، ماهیت ایمان و لوازم آن پیوسته مورد توجه بوده است. ورود فرق نخستین اسلامی به این مباحث، در وهله نخست نه به انگیزه‌های کلامی، بلکه به منظور موضع‌گیری‌های عملی بوده است. (ایزتسو، ۱۳۷۸: ۱۶۵) نقش و کارکرد ایمان در زندگی انسان یک ویژگی خاص و منحصر به فرد است، درباره نقش تکاملی ایمان در تفسیر المیزان جلد ۱۸ آمده است: ایمان با توجه به تأثیراتی که در شخص مؤمن می‌گذارد، مراتب مختلفی دارد؛ در یک طرف مرتبه تام و کامل که والاترین درجه ایمان هست و از طرف دیگر، ایمان‌های کم فروغی که نقصانش به وضوح آشکار است؛ اما ایمان‌هایی است که نه به آن تمامیت است و نه به این نقصان؛ بلکه از طرف نقص به سوی کمال می‌گراید. (طباطبایی ۱۳۷۴، ج ۱۸: ۴۳۰)

اساساً فرد دین‌دار، یعنی کسی که برای زندگی معنایی قائل است، معناداری زندگی مرهون دین‌داری و بی‌دینی مساوی با بی‌معنایی است. دین‌راهی است که انسان‌ها می‌توانند با پیمودن آن زندگی خود را معنادار و هدفمند کنند. به نقل از زیگموند فروید:

بررسی اثر مولفه های دینی برایمان و لوازم آن در معناداری زندگی ... ۳

هدفمندی زندگی به پایداری و زوال نظام دینی بسته است. (ملکیان، ۱۳۸۹: ۲۲۳) مهم ترین انگیزه بشر معنی جویی و هدفیابی است و انسان تنها موجودی است که به معنویت و معناجویی توجه دارد. (فرانکل، ۱۳۵۴: ۶۴)

تبیین مسئله ایمان دینی در میان مسلمانان ابتدا در کلام وحی مورد توجه قرار گرفت. در تقریرات امام باقر (ع) و امام صادق (ع) به دلیل مباحث کلامی نمود بیشتری یافت. در میان متکلمان مسلمان از همان سده های اول مورد توجه جدی قرار گرفت. ابوالحسن اشعری (م ۳۲۴ ه.ق) مکتب اشاعره را بنیاد نهاد که تأثیرات مهمی در حوزه کلامی اهل سنت به جا گذاشت.

غزالی در مقالات اسلامیین و اختلاف المصلیین، کتاب احیاء علوم الدین، شیخ مفید در اوائل المقالات الاعتقادات والنکت الاعتقادیه و شیخ صدوق در کتاب الاعتقادات فی دین الامامیه، سید مرتضی علم الهدی در کتاب الذخیره، علامه طباطبائی در کتاب نفیس تفسیر المیزان و دانشمندان و فیلسوفان بسیاری دیگری به بحث ایمان و متعلقات آن پرداخته اند. در میان متکلمان مسیحی توماس آکویناس، مارتین لوتر و شلایر ماخر، جان هیک و دیگران ماهیت ایمان را مورد تحلیل و بررسی قرار دادند. در آثار فلسفی یونان باستان، گستره آن دست کم به زمان سقراط باز می گردد، با عنوان «مراقبت از نفس»، ارسطو با بحث سعادت و خیر اعلی به آن اهتمام داشت و کمک شایانی در حوزه معنای زندگی نمود، سپس این تلقی در میان فلاسفه رواقی و اپیکور شکوفا شد. اعترافات قدیس آگوستینوس و اندیشه های بلز پاسکال و نوشته های رمانتیک های آلمانی در اوایل سده نوزدهم مراقبت از خویشتن را تشویق می کردند. کرکگور مدعی است مادامی که شما اعتقاد دارید مهم نیست به چه چیزی اعتقاد دارید، دل مشغولی او بیشتر مبارزه کردن با اعتقاد دینی سرد و بی روح یا ظاهری محض است. (فلین، ۱۳۹۱، ۲۵)

این پژوهش به دنبال پاسخ دادن به این سوال است، آیا مؤلفه های دینی به گونه ای تنظیم شده که زندگی را برای انسان معنادار سازد؟ آیا امام محمد غزالی و علامه طباطبائی در آثارشان به ویژگی های دین که عامل معنا بخش به زندگی هدفمند هستند پرداخته اند؟ اثر مولفه های دین مانند، نبوت، امامت و عبودیت در سبک زندگی چگونه است؟ بر اساس مهم ترین یافته های این پژوهش نتایج تحقیقات نشان می دهد هر دو اندیشمند دین را عامل هویت بخش و هدفدار در زندگی انسان بیان کردند. بر این باورند که فرهنگ دینی در دل مسلمان تنها با تقویت جنبه ایمانی آن از قبیل خشیت، امید، شکر، عشق و دیگر ویژگی

های اخلاقی که ایمان بدون آن هیچ است کمال خواهد یافت. در بحث نبوت، امامت و عبودیت بر اساس مبانی اندیشه‌ها تفاوت‌هایی وجود دارد.

محور پژوهش حاضر با استناد به منابع دست اول درصدد است با تبیین دقیق اندیشه‌های امام محمد غزالی و علامه طباطبائی پیرامون اثر مولفه‌های دینی بر ایمان در معناداری زندگی، با مطالعات کتابخانه‌ای و با روش توصیفی-تحلیلی بر پایه مبانی نظریه انسان‌شناسی، دیدگاه‌های آنان را با رویکرد استدلالی و عقلی در بوته تحلیل و ارزیابی قرار دهد، با تاکید بر دیدگاه‌های آنان در وجه تشابه و تفاوت پردازد.

اگرچه در برخی از پژوهش‌ها پیرامون مساله نقش دین و ایمان در معناداری زندگی به صورت پراکنده و کلی مباحثی مطرح شده، تا به حال هیچ کتاب یا مقاله پژوهشی به طور مستقل دیدگاه‌های امام محمد غزالی و علامه طباطبائی را مورد بررسی قرار نداده است. لذا ضرورت پرداختن به این موضوع و خلا وجودی پژوهش دقیق در این باره از مهم‌ترین دلایل و انگیزه‌های پژوهش حاضر می‌باشد که این مقاله درصدد است این امر را محقق سازد، در این راستا دست‌یابی به تعریفی مستند و روشن امری لازم و ضروری است. به علت کثرت مؤلفه‌های دین به عنوان عوامل اثرگذار در زندگی، در این نوشتار به نقش مهم‌ترین آنها (نبوت، امامت و عبودیت) از دیدگاه دو اندیشمند بزرگ اسلامی، پرداخته می‌شود.

۲. بررسی مفهوم و ماهیت ایمان

غزالی به عنوان یک متکلم برجسته اشعری، اساس بحث ایمان را مبتنی بر روایات می‌داند و معتقد است ایمان موجب رهایی از عذاب دوزخ و آرام گرفتن در بهشت می‌شود؛ وی شش احتمال برای ایمان بیان می‌کند. اول، هرکس ایمان را اعتقاد صرف و اعتقاد دل و اقرار به زبان و عمل به ارکان را دارا باشد جایگاهش بهشت است. دوم، فردی که دارای اعتقاد قلبی و اقرار زبانی است و برخی طاعت را انجام می‌دهد، اما درعین حال مرتکب گناه یا گناهان کبیره‌ای می‌شود، چنین شخصی در نگاه او از دایره ایمان خارج نمی‌گردد، زیرا ایشان عمل به ارکان را جزء ذاتی ایمان نمی‌داند.

سوم، فرد با قلب و زبان تصدیق می‌نماید، اما طاعات و عبادات را به‌جا نمی‌آورد، ایشان بر این اعتقاد است که عمل و رای ایمان است، از این روی خللی در اصل ایمان ایجاد نمی‌نماید. چهارم، فرد با قلب خود تصدیق می‌نماید، اما پیش از اقرار زبانی و عمل به ارکان وفات

می یابد که چنین شخصی قبل از ایمان فوت نموده است، این شخص با ایمان بوده و از آتش دوزخ در امان است. (کاکایی، ۱۳۸۷ الف، ش ۱۴، ص ۱۵۱) پنجم، فرد ایمان قلبی را تصدیق می نماید با وجود این که عمرش برای اظهار شهادتین کافی بوده و از وجوب آن نیز آگاه است، اما باز شهادتین را به زبان نمی آورد، در این مورد نیز وی چنین فردی را مؤمن دانسته. ششم، فرد شهادتین را بر زبان جاری می سازد، اما قلبش تصدیق کننده این معنی نیست، چنین شخصی در جهان آخرت کافر و در آتش جاوید خواهد بود. (غزالی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۵)

بنابراین غزالی ایمان را تصدیق قلبی صرف می داند و از نظر وی ایمان در صورتی تحقق پیدا می کند که حقیقت آن در قلب جای گرفته باشد. به اعتقاد او هیچ باور دینی تا زمانی که اثبات نشده، نباید انکار کرد، هیچ یک از باورهای دینی قابل انکار و اثبات نیست، بنابراین اصل در عقاید دینی قبول است مگر آن که امتناع آن از نظر عقلی اثبات شود. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۳، ص ۳۵۱) از نظر او دین داری نهایت همه فرمانبرداری ها و ریاضت ها است که یک جویی از محبت خداوند در در دل آدمی می نشیند و می گوید که فرمانبرداری به جای خود ولی محبت غیر از اطاعت است، محبت یک مرتبه خیلی والا است در عالم سلوک معنی این همه جهدها و تلاشها و کوششها این است که انسان در این مرتبه قدم بگذارد.

از سوئی علامه طباطبائی، ایمان را مصدر باب افعال و از ریشه امن به معنی امنیت یافتن می داند زیرا مؤمن در پرتو ایمانش، می تواند باورهای خود را از گزند شک و تردید در امان نگاه دارد. (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۵۵) وی، تعاریف گوناگونی را برای ایمان بیان کرده است. از جمله این که ایمان عبارت است از اذعان و تصدیق به چیزی با التزام به لوازم آن. ایمان به خداوند و یگانگی او، به معاد و چگونگی آن، به عالم غیب، به رسالت انبیاء و کتب آسمانی و به امامان. (همان، ج ۹: ص ۴۹۱؛ ج ۱۵، ص: ۶)

او در تفسیر المیزان جلد ۱۸، ایمان را صرف اعتقاد نمی داند و التزام به لوازم و آثار عملی آن را ضروری می شمارد، البته نوعی آرامش و سکون خاص در نفس نیز از مؤلفه های ایمان است که خود نتیجه التزام عملی نسبت به لوازم آن است. ایشان در تعریفی که از ایمان ارائه می دهد ایمان حقیقی را واقعیتهای تشکیکی و ذومراتب می داند که شدت و ضعف و زیادت و نقصان می پذیرد. ماهیت ایمان از دیدگاه ایشان عبارت است از:

«الایمان تمکن الاعتقا فی القلب» ایمان عبارت است از قرار گرفتن اعتقاد در قلب آدمی و تصدیق همراه با التزام عملی. (همان، ج ۱۸، ص ۲۶۲)

ایمان امری قلبی است، اعتقاد و اذعان باطنی است به گونه‌ای که عمل جوارح بر آن مترتب شود (همان، ج ۱۶، ص ۳۱۴) پس صرف علم و یقین به وجود چیزی، بدون التزام عملی، ایمان به آن چیز نیست. «الایمان بالله هو العقد علی توحیده و ما شرع من الدین و الایمان بالرسل هو العقد علی کونه رسولاً مبعوثاً من عن ربّه، امره امره و نهیه نهیه و حکمه حکمه، من غیر ان یکون له من الامر شیء». (همان، ۱۵، ص ۱۲۴) وی تصریح می‌کند که عمل به مقتضای ایمان، ایمانی است که در دین مطرح شده است. متعلق دعوت دین عبارت از عقاید و سلسله دستورهای عملی و اخلاقی، که پیامبران از سوی خداوند برای راهنمایی و هدایت بشر آورده‌اند. (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۵۸) اگر بشر دین دار باشد و از دستورهای خدا و پیغمبر پیروی کند، هم در این دنیای زود گذر خوشبخت می‌شود و هم در زندگی جاوید جهان دیگر، سعادت‌مند خواهد بود.

صاحب تفسیر المیزان، مراتب ایمان را با مراتب اسلام دارای پیوستگی و ارتباط می‌داند. به همین دلیل علامه، اسلام را در قیاس با مراتب ایمان مورد بحث قرار می‌دهد و در ذیل هر یک از مراتب اسلام، مراتب ایمان را ذکر می‌کند که به‌طور اجمال می‌توان چنین بیان کرد.

۱- مرتبه اول اسلام، پذیرفتن اوامر و نواهی خداست، به این‌که با زبان، شهادتین را بگویند، چه این‌که موافق با قلبش باشد و چه نباشد، در مقابل اسلام اولین مرتبه ایمان قرار دارد که عبارت است از اذعان و باور قلبی به مضمون اجمالی شهادتین که لازمه‌اش عمل به غالب فروغ است. (همان، ۱۳۸۴، الف، ج ۱، ۴۵۴)

۲- مرتبه دوم اسلام، تسلیم و انقیاد قلبی نسبت به بیشتر اعتقادات حقه تفصیلی و اعمال صالحه‌ای که از توابع آن است، هر چند در برخی موارد تخلفی شود. مرحله دوم ایمان عبارت از اعتقاد تفصیلی به تمام حقایق دینی و خلوص عمل و استقرار و صف عبودیت در اعمال و افعال هست. (همان، ص ۴۵۵)

۳- مرتبه سوم از اسلام دنباله و لازمه همان مرتبه دوم ایمان است، چون نفس آدمی وقتی با ایمان نامبرده انس گرفت و متخلق به اخلاق آن شد، خود به خود سایر قوای منافی با آن، بر نفس رام و منقاد می‌شود که گویی او را می‌بیند، این اسلام مرتبه سوم است که در مقابلش ایمان مرتبه سوم قرار دارد و آن ایمانی است که قرآن می‌فرماید: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ...**

الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (مومنون، ۱-۳) که انسان مؤمن ویژگی‌هایی را به دست می‌آورد از جمله اخلاق فاضله از رضا و تسلیم، سوداگری با خدا و صبر در خواسته خدا، زهد به تمام معنا، تقوا و حب و بغض به خاطر خدا همه از لوازم این مرتبه از ایمان است. (همان، ص ۴۵۶)

۴- در مرتبه چهارم عنایت ربانی شامل حال انسان شده و این معنا برایش مشهود می‌گردد که ملک تنها برای خداست و غیرخدا هیچ چیزی نه مالک خویش است و نه مالک چیز دیگر، مگر آن‌که خدا تملیکش کرده باشد، بعد از این مرتبه اسلام، مرتبه چهارم ایمان قرارداد که این حالت، تمامی وجود آدمی را فرا بگیرد که خداوند در این مرتبه از ایمان می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس، ۶۲) ایمان مرتبه چهارم در قلب کسانی یافت می‌شود که دارای اسلام مرتبه چهارم باشند.

از نگاه ایشان دین با فطرت انسان عجین است، با توجه به آیه، «فَطَرَتِ اللَّهُ اللَّيْتِي فَطَرَ النَّاسَ» (روم، ۳۰) آدمی بر حسب فطرت و سرشت خدادادی خود دین می‌خواهد؛ زیرا در مسیر زندگی خود و برای تأمین سعادت خود، پیوسته در تلاش هست و برای رفع مایحتاج خود به اسباب و سایلی دست می‌زند که برای مقاصد او مؤثرند و همیشه سببی می‌خواهد که مؤثر باشد و هیچ‌گاه مغلوب نگردد.

۳. نقش مؤلفه نبوت در معنا داری زندگی

غزالی به نقش و کارکرد نبوت در معنابخشی به زندگی بشر دلایل عقلی، معنوی و قلبی انسان را مورد توجه قرار می‌دهد و شکوفایی آن را برای فهم فلسفه نبوت ضروری می‌داند. الف) دلیل عقلی: بعضی از خردمندان معارف و مدرکات نبوت را در وجود انسان انکار می‌کنند و آن را بعید می‌دانند. باید گفت که این کار، نادانی محض است و خالی از دلیل است و اینان به آن مرتبه از کمال نرسیده‌اند که از آن دریافت عینی کنند. از این رو می‌پندارند که وجود ندارد. خداوند برای این که کار را بر بندگانش آسان کند نمونه‌هایی از خاصیت نبوت را در آنان به وجود آورده است.

مثلاً انسان در خواب حقایقی را که از امور غیب‌اند به صورت صریح یا به صورت مثالی درک می‌کند. ولی اگر امور را شخصاً نیازموده باشد و به او بگویند بعضی از مردم همانند مرده بی‌هوش می‌افتند و حس شنوایی و بینایی از آنان سلب می‌شود امور غیبی و مثالی را درک می‌کنند، شخص ناآزموده این‌ها را محال می‌شمارد و انکار می‌کند و این‌گونه دلیل

می‌آورد که این قوای حواس اند که وسیله ادراک هستند، کسی که اشیاء را حضوری و عینی درک نمی‌کند چگونه درغیاب حواس، آن‌ها را درک می‌کند؟ از نظر او برتر از مرحله عقل مرحله‌ای دیگر از مراتب کمال است که باعث می‌شود چشمی دیگر از بصیرت در انسان باز شود و با آن عوالم غیب و امور آینده و اموری که فرد از فهم آن باز می‌ماند را ادراک کند و نبوت نیز مرتبه عالی‌تری است که با چشم نافذ خویش امور غیبی که از دیده عقل نهان است ظاهر و آشکار می‌بیند. (غزالی، ۱۴۰۹، ص ۵۱-۵۲)

غزالی درباره نبوت و چگونگی دستیابی فرد به این مقام را اعتراف به وجود ساحت قلبی انسان می‌داند که در صورت شکوفایی آگاه و بینا می‌گردد و نوری را فراهم می‌آورد که درسایر موارد به وجود نمی‌آید. عقل مرحله‌ای از کمال رشد آدمی است و در آن دیدی به وجود می‌آید و گونه‌هایی از معقولات را درک می‌کند که حواس از درک آن‌ها عاجز است. بنابراین نبوت، مرحله‌ای از کمال است که با آن دیدی همراه است که با نور آن، مسائل غیب و اموری که عقل از ادراک آن عاجز است را درک می‌کند.

یکی دیگر از دلایل اثبات نبوت وجود علوم و معارف و فرهنگ بشری است که هرگز با عقل قابل دستیابی نبوده‌اند، مثل دانش طب و نجوم که جز با الهام و یا توفیق خداوند قابل درک نیستند و راهی به تجربه ندارند. با این استدلال، روشن می‌شود که برای کشف حقایق و معرفت که با عقل قابل درک نیستند روشی وجود دارد به نام نبوت، بنابراین ادراک این‌گونه امور از حدود درک عقل بیرون است که یکی از خواص نبوت این است. (همان، ۱۳۳۸، ص ۸۳)

صاحب کتاب احیاء علوم دین به خاطر اهمیت مسأله نبوت و نیاز شدید مردم به فهم آن، فصل مستقلی به بیان «حقیقت نبوت و نیاز مردم به آن» اختصاص داده، چنین ادامه می‌دهد که: «شک و تردید در نبوت، یا در امکان آن است و یا در وقوع آن، یا در حصول آن برای شخص معینی است. اما دلیل امکان نبوت، وقوع و تحقق آن است. دلیل وقوع و تحقق نبوت هم آن است که دانش‌هایی در این دنیا هست که دست یافتن به آنها بوسیله عقل غیرقابل تصور است. همانند دانش پزشکی و ستاره شناسی. برای این که هرکس که به سراغ این دو رفته باشد، آشکارا می‌داند که این دانش‌ها، جز با الهام و توفیق خداوند به دست نمی‌آیند و کسی از راه تجربه و آزمایش، نمی‌تواند به این گونه دانش‌ها (طب و ستاره شناسی) دست یابد.

بعضی از احکام نجومی، در هر، هزارسال جز یک بار اتفاق نمی افتد، پس چگونه می توان چنین چیزهایی را با تجربه دریافت؟ خواص و آثار داروها نیز از این قبیل اند. ما از این برهان به این نتیجه می رسیم که برای درک این گونه دانش ها که خرد و اندیشه توان درک آنها را ندارد، راهی وجود دارد که همان «نبوت» است. (غزالی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۷۸)

ب) دلیل قلبی و عرفانی، غزالی امور عرفانی را از جمله اموری می داند که هم در پیغمبری یافت می شود و هم انسان ابزاری برای فهمیدن آنها در اختیار دارد. لذا آثار و خواص دیگر نبوت را، تنها از راه ذوق و پیمان طریق تصوف می توان درک کرد، اگر خاصیتی در پیغمبر باشد که انسان فاقد نمونه آن باشد هرگز نمی تواند آن را تصدیق کند، زیرا تصدیق آن بعد از فهم و ادراک آن است. نمونه این گونه آثار و خواص نبوت را می توان با ذوق و پیمودن راه تصوف، مشاهده نمود، با دریافت آن، اصل نبوت را تصدیق کرد و به آن ایمان آورد. (همان، ۸۴) هرگاه معنای نبوت را با بهره گیری از قرآن و اخبار درک کنند و در آن ها تأمل کنند می فهمند که نبوت پیامبر اسلام (ص) بالاترین درجات نبوت است.

ایشان توصیه می کند با تأمل در سخن پیامبر (ص) و اقدام به تصفیه درونی هم نبوت و هم رتبه والای حضرت محمد (ص) فهمیده می شود. عبار نبوت و خواص نبوی را همان خواص سه گانه معرفی نموده، هر یک را ذیل قوای وجودی نبی طبقه بندی می کند: إحداهما تابعة لقوة التخيل والعقل العملي؛ الثانية تابعة لقوة العقل النظري؛ الثالثة تابعة لقوة النفس. (غزالی، ۱۳۴۶، ص ۱۵۰) به این ترتیب نبوت، شامل ارتباط با نفوس سماوی و کسب اخبار غیبی می باشد و به قوه حدس و عقل قدسی می رسد و در نهایت، قدرت تأثیر بر هیولای جسمانی را می یابد. از دیدگاه غزالی هدف و غایت اصلی ارسال انبیاء هويت بخشی به زندگی است.

خداوند به حکم فضل و رحمت خویش پیغامبران را آفرید و فرمود تا کسانی را که در ازل بر کمال سعادت ایشان حکم کرده بود، از این راز آگاه کنند و ایشان را پیغام داد و به خلق فرستاد تا راه سعادت و شقاوت ایشان را آشکارا بکنند تا هیچ کس را بر خدای حجت نماند. (همان، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۲۹) در کتاب الاقتصاد فی الاعتقاد به نقش وجود انبیا در نیل به سعادت انسان پرداخته شده است که این گونه بیان می کند، وجود انبیاء برای حفظ نظام دنیا و تنظیم روابط میان انسانها براساس آموزه های دینی ضروری است و نظام دنیا هم جهت اقامه ی نظام دین ضروری و نظام دین هم برای نیل به سعادت اخروی ضروری است و قطعاً هدف انبیاء بوده است. (همان، ۱۹۸۸، ص ۲۱۸)

غزالی در گزارشی در نوشته مربوط به اواخر عمرش (در کتاب المنقذ) بیان می دارد:

«از همان آغاز طریقت، مکاشفه‌ها شروع می‌شوند. حتی آنان درحال بیداری، فرشتگان و ارواح انبیا را دیده و صدای آنان را شنیده و بهره‌ها می‌گیرند. سپس از مرحله مشاهده صورت‌ها گذشته، به جایی می‌رسند که مجال سخن در بیان آن تنگ است. هرکس که به بیان آن کوشد، گفتارش با خطای روشن و اجتناب ناپذیر همراه خواهد شد.

خلاصه آن که کار به چنان قرب و نزدیکی می‌انجامد که شاید گروهی خیال کنند که حلول است و گروهی دیگر آن را اتحاد و جماعتی وصولش شمارند؛ درحالی که همه اینها نادرست است.» سپس در ادامه اشاره شده است: «هرکه از حالت عرفانی بهره نداشته باشد، از حقیقت نبوت، چیزی جز نام آن درک نخواهد کرد.» (غزالی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۳) آن‌گاه پس از بیان مطالبی، چنین ادعا می‌کند: «چون طریقت صوفیه را در پیش گرفتم «حقیقت نبوت و خاصیت آن آشکارا برایم معلوم شد.» (همان، ۱۳۹۰، ص ۱۴۶).

اما بر اساس مبانی انسان‌شناسی علامه نبوت عبارت است از: «النبی علی وزن فعیل مأخوذ من النبأ سمی به النبى لأنه عنده نبأ الغیب بوحى من الله، وقیل: هو مأخوذ من النبوه بمعنی الرفعه سمی به لرفعه قدره.» (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۱۴، ص ۵۶) کلمه «نبی» برون فعلی و مأخوذ از ماده «نبأ» (خبر) است، اگر انبیاء را انبیاء نامیده‌اند بدین جهت است که ایشان به وسیله وحی از عالم غیب خبردار هستند، انسان یک دسته نیازهای غریزی و طبیعی دارد اما نیازهای انسان به این امر محدود نمی‌شود، زمانی که انسان، اندکی از سطح زندگی فراتر رود و وفق بالاتری بیندیشد، خود را با نیازهای مهم‌تری می‌بیند؛ نیازهایی که برآمده از سرمایه‌های ویژه‌ای است که خداوند به انسان عطا کرده است.

پاسخ صحیح به نیازهای اساسی است که سعادت انسان را تضمین می‌کند. نیازهایی از قبیل «شناخت هدف زندگی» درک از آینده خویش و «کشف راه درست زندگی» یا «چگونه زیستن» انسان در این فرصت محدود زندگی باید راهی را برای زندگی انتخاب کند که به آن مطمئن باشد و بتواند سرمایه‌هایی که خدا به او داده است به خوبی بهره‌مند شود و به آن هدف برتری که خداوند در خلقت او قرار داده است، برسد با توجه به ویژگی‌هایی که در انسان وجود دارد کسی می‌تواند راه درست زندگی کردن را به او یاد دهد که: اولاً آگاهی کاملی از خلقت انسان، جایگاه او در نظام هستی، ابعاد دقیق و ظریف روحی و جسمی و نیز فردی و اجتماعی او داشته باشد.

ثانیاً بدانند که انسان‌ها پس از مرگ، چه سرنوشتی دارند یکی از ویژگی‌های انسان، توانایی تفکر و انجام کارها به کمک فکر و اندیشه و دیگری قدرت اختیار و انتخاب

اوست. هدایت خداوند نیز از مسیر این دو ویژگی می گذرد؛ یعنی خداوند برنامه هدایت انسان را، از طریق پیامبران می فرستد، تا انسانها با تفکر در این برنامه و پی بردن به ویژگی ها و امتیازات آن با اختیار خود این برنامه را انتخاب کنند و در زندگی به کار بندند و به هدفی که خداوند در خلقت آنها قرار داده است، برسند. «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان، ۳) چون صلاح کار و سعادت انسان در واقع بینی و عقاید صحیح و اخلاق پسندیده است.

ممکن است کسی بگوید که انسان با عقل خدادادی خیر و شر را می تواند تشخیص دهد. اما «عقل» به تنهایی نمی تواند انسان را به واقع بینی و نیکو کاری هدایت نماید. انسان سعادت و شقاوت و نفع و ضرر را از راه عقل درک می کند. اما گاهی اوقات عقل انسانی تحت تاثیر خواهش های نفسانی قرار می گیرد و راه را به خطا طی می رود.

لذا خداوند برنامه های سعادت بخش خود را در قالب «وحي» به وسیله پاک ترین افراد به سوی آنان فرستاد تا مردم را از راه بیم و امید و تهدید و تشویق به پیروی از آن دستورات و ادار نماید. (طباطبایی، ۱۳۹۱، ص ۸۸) این که خداوند نوع بشر را به سوی کمال حقیقی اش هدایت نمود، به حکم آیه «الله الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی» (طه، ۵۰) انسان خودش نمی تواند هدایت خود و راه رسیدن به سعادتش را تکمیل کند، چون فطرت او این تقیضه را پدید آورده، وقتی طبیعت بشر این اختلاف را بوجود می آورد و موجب می شود که بشر از رسیدن به کمال و سعادت که لایق و مستعد رسیدن به آن است محروم گردد، وجودش نمی تواند آنچه را فاسد کرده اصلاح کند، به ناچار باید از طریق دیگری صورت پذیرد، که منحصرأً جهتی الهی داشته باشد، که همان نبوت است.

پس نبوت حالتی است الهی و غیبی و ملکوتی، که نسبتش به حالت عمومی انسانها، نسبت بیداری است به خواب، که شخص نبی به وسیله آن معارفی که درک می کند به وسیله آن اختلافها و تناقضها در زندگی انسان مرتفع می گردد، این ادراک و تلقی از غیب، همان است که در زبان فارسی وحی نامیده می شود و آن حالتی که انسان از وحی می گیرد، نبوت خوانده می شود. (طباطبایی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۳-۵۳)

۴. نقش مؤلفه امامت در معنا داری زندگی

به نظر می رسد امامت در نگاه متکلمان اهل تسنن و تشیع دو هویت کاملاً متفاوت دارد که این اختلاف به تباین تصویر واقعی آنها از حقیقت امامت باز می گردد. ۱- کلامی بودن

امامت نزد شیعه و فقهی بودن آن نزد اهل سنت. ۲- در نزد شیعه نصب امام از افعال واجب خداست، اما در اهل سنت از افعال واجب بندگان خدا است. غزالی در کتاب فصیح الباطنیه، ده شرط را برای احراز مقام خلافت و امامت ضروری می‌داند. این ده شرط عبارت‌اند از: بلوغ، عقل، حریت، مرد بودن، قریشی بودن، سلامت جسمانی که شامل سلامت حواس شنوایی و بینائی است. داشتن قدرت، کفایت، ورع و تقوا، علم. (غزالی، ۱۴۲۲، ص ۳۹)

طبق مبانی فکری غزالی، اگر تعدادی از افراد، دارای این شرایط و صفات باشند، فردی می‌تواند امام باشد که اکثریت مردم با او بیعت کنند. غزالی به‌عنوان یک دانشمند اشعری مذهب شرایط و صفات امام را بر مبنای نگرش اهل تسنن مطرح می‌کند و معتقد است حاکم را باید امت و مردم و اهل حل و عقد تعیین کند، عالم بودن امام را شرط نمی‌داند، امامت تداوم نبوت نیست، امامت از نظری یعنی حکومت. در مسئله حکومت دیگر مطرح نیست که حاکم اشتباه کند یا گناه نکند فقط در حد یک انسان عادل است. در طول تاریخ، خلفایی از دنیا می‌رفتند، فتنه‌ها و آشوب‌هایی رخ می‌داد که اگر با نصب خلیفه یا سلطان دیگری مهار نمی‌گردید موجب تباهی و قطع نسل می‌شد. «الدین أسّ والسلطان حارس و ما لا أسّ له فمهدوم و ما لا حارس له فضائع.» (یزدی مطلق، ۱۳۸۱، ص ۱۳۲) پس سلطان یا امام (رئیس) در نظام دنیا، ضروری است، لذا وجوب نصب امام، از ضروریات شرعیه است. بورسوت در کتاب سلسله‌های اسلامی از غزالی نقل می‌کند، خلیفه کسی است که به‌موجب عهد و میثاقی که با جماعت مسلمانان بسته است، منصب امامت یا پیشوایی آنان را احراز کرده است. به این جهت همه قدرت‌ها و اختیارات از او ناشی می‌شود و اوست که مسئولیت نهایی حسن اداره معاش و تأمین رستگاری معنوی آنان را بر عهده دارد. به عقیده او حکومت سلاطین به دو شرط مشروع می‌شود: اول آن که سلاطین از قدرت کافی بهره‌مند باشند تا مسلمانان بتوانند در صلح و آرامش زندگی کنند. دوم آن که سلاطین به خلیفه وفادار باشند. با احراز این دو شرط حتی اگر سلطان ستمگر باشد، مسلمانان باید از فرمان او پیروی کنند و گرنه خلع او موجب آشوب و هرج و مرج خواهد شد. (بوسورت، ۱۳۷۱، ص ۲۰۴)

در مبانی فکری غزالی، امامت واجب عقلی نیست، وجوب اقامه‌ی نهاد خلافت و امامت را متخذ از شرع می‌داند. «ولاینبغی أن تظن أن وجوب ذلك مأخوذ من العقل، فاننا بیننا أن الوجوب یؤخذ من الشرع... نحن نقیم البرهان القطعی الشرعی علی وجوبه.» (غزالی، ۱۹۸۸، ص ۱۴۷) سپس برهان قطعی و شرعی آن را بیان می‌کند. در اثبات ضرورت انعقاد نهاد

امامت صرفاً به دلیل اجماع بسنده نمی شود، بلکه به مستند اجماع توجه می کنند. این که چرا بزرگان امت اسلامی بر این امر اجماع کرده اند که نظام دینی اقامه نمی شود مگر این که در رأس جامعه امام مطاع وجود داشته باشد که پاسدار احکام شریعت باشد. (همان)

وی حکومت دینی مطلوب خود را بر اساس نگرش اهل تسنن همان حکومت بی واسطه‌ی خلیفه می دانست. از طرف دیگر، غزالی وجود سلطان و امام با قدرت مطاع را برای ایجاد نظم و امنیت عمومی برای ایجاد آرامش در جامعه دینی و جلوگیری از تعدی انسان‌ها به حقوق یکدیگر تامین عدالت اجتماعی پاسداری از مرزهای جمهوری اسلامی و توسعه و گسترش اسلام در جهان و جهاد در راه خدا را ضروری می داند.

در شرح کتاب المقاصد تفتازانی به نقش مدیریت اجتماعی امام، در مکتب غزالی پرداخته شده، که امامت را از فروع دین می داند و لزوم انتخاب آن، به خاطر اجرای احکام الهی است. شرط مهم، صرفاً بر خورداری از شایستگی اداره کردن امور جامعه و لیاقت و کاردانی در امر مدیریت اجتماعی است و نه عدالت و پیراستگی از گناه و خطا و نه آگاهی کامل و بصیرت نافذ در برخورداری از کتاب و سنت. (تفتازانی، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۲۲۳)

بر اساس مبانی فکری علامه طباطبائی، کسی که متصدی حفظ و نگهداری دین آسمانی است و از جانب خدا به این سمت اختصاص یافته، «امام» نامیده می شود واژه «امام» در زبان عربی به معنای «رهبر» است، اما در اصطلاح ترمینولوژی اسلام، به طور عموم واژه «امام» به شخصی اطلاق می شود که در نمازهای جماعت امامت نماز را به عهده دارد. (طباطبائی، ۱۳۸۹ الف: ۱۵۹)

امام معصوم و حافظ شرع است امام باید همه اسرار شرع را نیک بداند تا مردم را به امر خدا و با توجه به مقام هدایتی که دارد به سر منزل مقصود هدایت کند. (همان، ص ۴۱۱) در سوره سجده آیه ۲۴ می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا، وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (همان، ص ۴۱۰) در آیه ۵۰ سوره قمر آمده: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّمِجٍ بِالْبَصَرِ» به طور کلی امامت و هدایت کردن مردم بسوی حق بدون هدایت ذاتی شخص هدایت کننده میسر نیست، منظور از «هدایت» ایصال به مطلوب و رسانیدن به مقصد است (شمس، ۱۳۸۴ الف، ج ۲) این هدایت که خدا آن را از شؤون امامت قرار داده، هدایتی که منصب امامت دارد به مقصد و غایت رساندن است که همان تقرب به خداست و این معنا یک نوع تصرف تکوینی در نفوس است. (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۲۱۲)

یکی از مباحث مهمی که متکلمان شیعه از جمله علامه طباطبائی بر آن تاکید فراوان دارند و نقش و اهمیت روش شناختی نظریه امامت در معرفت دینی و جایگاه آن در معنادار و هدفمندی زندگی بشر است، این مساله، در اساس، به بحث از ضرورت شناخت امام بر می‌گردد؛ زندگی بدون شناخت امام، زندگی جاهلانه است و از حیات طیبه اسلام، برخوردار نیست، در هر زمانی وجود امامی لازم است، هر کس امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه.» (باقر مجلسی، ۱۳۸۶ج، ۷۸، حدیث ۹) خدای تعالی برای موهبت امامت معیار و ملاکی معرفی کرده از جمله صبر و یقین، «لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ» (سجده، ۲۴)، ملاک رسیدن به مقام امامت صبر در راه خداست، (همان، ص ۴۱۲) عظمت مقام امامت و منصوب بودن امام توسط خداوند، به خوبی روشن می‌شود، همان گونه که در سوره بقره آیه ۱۲ می‌فرماید: «جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ» هرکسی شایسته مقام امامت نیست حضرت ابراهیم (ع) با پشت سر گذاشتن تمام آزمایش‌ها بعد از مقام نبوت به مقام امامت رسید. «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره ۱۲۴) تنها گروهی که از هرگونه ظلم پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند. پیمان خداوند هرگز به ستمکاران نمی‌رسد.

امامت یعنی انسان درحالی قراربگیرد که انسان کامل باشد که این انسان کامل به تمام وجودش می‌تواند پیشوای دیگران باشد. (یزدی مطلق، ۱۳۸۱، ص ۸۶) یکی از اموری که به دست خدای تعالی است، نه به دست مردم مساله امامت است، این بر اساس این مساله است که نصب امام معصوم واجب است از جانب خدای تعالی باشد، همان‌طور که بعثت انبیاء واجب است از جانب او باشد، فعلیت هدایتی که از ناحیه خدا به سوی خلق نازل شده، نخست شامل امام می‌شود و سپس از ناحیه امام به سوی سایرین افاضه می‌شود، پس هدایت امام تمام‌ترین مراتب هدایت است، هدایت‌های دیگران مادون آن است و همین امامت است که چون روز قیامت بشود هر دسته از مردم به نام امامشان خوانده می‌شوند. (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲۲۴، ۱۹)

به موجب قانون هدایت عمومی که در همه انواع آفرینش جاری است، نوع انسان به حکم ضرورت با نیرویی (نیروی وحی و نبوت) مجهز است که او را به سوی کمال انسانیت و سعادت نوعی راهنمایی می‌کند و بدیهی است که اگر این کمال و سعادت برای انسان که زندگیش زندگی اجتماعی است، امکان و وقوع نداشته باشد اصل تجهیز لغو و باطل خواهد بود و لغو در آفرینش وجود ندارد. (طباطبائی، ۱۳۷۸، الف، ص ۲۳۲)

قرآن کریم هدایت امام را هدایت به امر معرفی کرده که از طریق نص و نصب و برای رساندن انسان به کمال نهائی است. منصب هدایتی امام افزون بر هدایت مطلق یک نوع تصرف تکوینی و عملی است، درونی و امری که با آن هدایت صورت می گیرد. علامه معتقد است امام افزون بر ارشاد و هدایت ظاهری دارای یک نوع هدایت و جذبه معنوی است که از سنخ عالم «امر»، «تجرد» و «ملکوت» است نه از عالم ملک و ظاهر. امامان به وسیله حقیقت و نورانیت باطن درون خود، در قلوب مردم شایسته تأثیر و تصرف نموده و آن‌ها را به سوی مرتبه کمال و غایت جذب می کنند. (همان، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۷۷)

۵. نقش عبودیت در معنا بخشی به زندگی

میان عبادت و معنای زندگی، ارتباط نزدیکی وجود دارد و هرگز نمی توان آن را نادیده گرفت، همه ادیان و متفکران برای توجیه معناداری زندگی و گریز از پوچی سعی نموده اند که پیوند این دو را بیان کنند، به اعتقاد غزالی اگر انسان می خواهد به کمال خویش دست یابد، هیچ راهی جز به پای بندی به مسائل عبادی ندارد، پس آنچه زندگی انسان را معنا دار می کند و آن را از پوچی و بیهودگی رها می سازد دین داری و عبودیت و بندگی است. از دیدگاه غزالی سعادت آدمی در شناختن حق تعالی است و در بندگی او. از نظر وی بندگی و عبودیت در چهار رکن خلاصه می کند. آراستن خویشتن به عبادات؛ این رکن عبادات است. زندگی و ادب داشتن در حرکات و سکنات و اخلاق؛ باطن خود را از اخلاق ناپسند و رذائل پاک کردن؛ فطرت خود را به صفات پسندیده و فضائل آراستن. (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۱، ۱۱۹)

غزالی معتقد است، اعتقاد مسلمانی آن است که انسان در ابتدا به توحید و شهادت پیامبر (ص) اقرار نماید و آن را باور کند و در آن شک و شبهه ای راه ندهد این امر برای اصل مسلمانی کفایت می کند، به نظر وی هر کس با عبودیت و بندگی در دنیا مستقیم گام برداشت به آسانی از صراط آخرت عبور می کند و هر کس در ضلالت و گمراهی افتاد جایگاهش دوزخ خواهد بود. رنج کشیدن ها، ناکامی ها، شکست و ناتوانی در تفسیر آنها مهم ترین عوامل در پوچی است، که مهم ترین عامل این معضل ضعف یا عدم ایمان دینی است که انسان خدا را فراموش کرده است و به تعبیر قرآن کریم دچار خود فراموشی گردیده، واضح است که هر انسانی که دچار خود فراموشی شده زندگی برایش پوچ و بی معنا خواهد بود .

به اعتقاد اوراه نجات از پوچی و معنا دار بودن زندگی قدم گذاشتن در صراط مستقیم است، بشر تنها با طی مراحل کمال است که می تواند فرشته خوی گردد، اگر از آن بی بهره ماند، نه تنها استعدادها و امکانات بالقوه اش به هدر می رود بلکه به اغلب احتمال، به قهقرا می رود و به مرتبه بهائم بل فروتر از آن تنزل می کند.

غزالی در کتاب کیمیای سعادت درباره سعادت آدمی می نویسد: تو را حقیقت خود طلب باید کرد تا خود چه چیزی، از کجا آمده ای؟ کجا خواهی رفت؟ سعادت و شقاوت تو در چیست؟ بدان که دل آدمی را باصفات خوب و بد که در درون آدمی است، علاقتی است و وی را خلقی و صفتی پدید آید بعضی از آن اخلاق بد باشد که وی را هلاک کند، بعضی از آن نیکو باشد که وی را به سعادت برساند، که اگر حرص و شهوت را و کلب و غضب را به ادب دارد و زیر دست عقل دارد، وی را از این اخلاق و صفات نیکو پدید آید که آن تخم سعادت وی باشد. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.» (ذاریات: ۵۶)

پس دل را بیافریدند و تن را به وی سپردند تا از عالم خاک سفری کند به اعلیٰ علین. اگر خواهد که حق این نعمت بگذارد و شرط بندگی به جای آورد، از حضرت الوهیت قبله مقصد سازد و از آخرت وطن و قرار گاه سازد، از دنیا منزل سازد. (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۳-۱۴) متابعت و پیروی از شریعت را راه سعادت انسان بیان می کند که سعادت آدمی را در معرفت و بندگی خلاصه می کند و راز عبودیت و بندگی آدمی که موجب فلاح و رستگاری او می شود، اما وجه آن که بندگی و عبادت سبب سعادت آدمی است، آن است که سر و کار آدمی چون بمیرد، با حق خواهد بود. «والیه مرجع الامور» (همان، ص ۱۴) از دیدگاه وی گفتن ذکر بسیار و مداومت بر آن موجب می شود علایق به شهوات کمتر شود و آدمی از معاصی دست بکشد که دست برداشتن از معاصی سبب فراغت دل است که فراغت دل موجب ذکر خداست که هر دو سبب محبت است که تخم سعادت است در این صورت عبادت وی موجب فلاح و رستگاری اوست. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى.» (اعلیٰ: ۱۵-۱۴)

از نگاه علامه، عبادت از نظر لغوی اطاعت و پرستش توأم با تواضع و ذلت، بازداشتن و منصرف کردن. (ابن منظور، ۱۴۱۲ الف، ص ۲۵۹) کلمه عبادت از کلمه (عبد) گرفته شده اصل عبودیت به معنای خضوع است. (طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۹) کلمه عبودیت به معنای مملوکیت است، البته نه هر مملوکیت، بلکه مملوکیت انسان، نزدیک بودن خدای سبحان به بندگان، مقتضای مالکیته مطلقه الهی و عبودیت عباد است. (همان، ج ۲، ص ۴۳)

هدف غایی از خلقت انسان «عبادت» است. «وَمَا خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي» (ذاریات، ۵۶) حقیقت «عبادت» عبودیت است، عبودیت به این معنا که انسان خدا را رب و مالک و مدبر خویش بگیرد و غیر او هر کسی را که داعیه ی تصاحب انسان را در سر دارد با طرح و تدبیری که برای شکل دادن به انسان پیش روی می نهد کنار زند. لذا هدف خلقت، عبودیت است نه عبادت، روح و مغز عبادت، عبودیت درونی است و افعال عبادی قالب های تحقق خارجی آن عبودیت است. (همان، ج ۱، ص ۵۰۷)

اصحاب صراط مستقیم در صورت عبودیت خدا، دارای ثبات قدم به تمام معنا هستند، هم در فعل، هم در قول، هم در ظاهر، هم در باطن، ممکن نیست که نام بردگان بر غیر این صفت دیده شوند، در همه احوال خدا و رسول را اطاعت می کنند، در آیه ۶۹ سوره نساء فرموده است: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا.» (همان، ج ۱، ص ۶۴) در سوره بقره آیه ۱۳۰ می فرماید: «وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا» بنده در تمامی شئونش به مقتضای مملوکیتش و عبودیتش رفتار کند، یعنی برای پروردگارش تسلیم صرف باشد، این معنا با همان عمل به دین در جمیع شئون تحقق می یابد، بنده باید در تمامی امورش تسلیم رضای خدا باشد. (همان، ص ۴۵۶)

پس معلوم می شود پدیده هایی که در جهان حادث می شود، تا حدی تابع اعمال بشر است، اگر نوع انسان بر طبق رضای خدای عمل کند، راه اطاعت او را پیش گیرد، نزول نیکی ها و باز شدن درهای برکات را به دنبال خواهد داشت، اگر از راه عبودیت منحرف شد، راه ضلالت و فساد را دنبال کرد، و مرتکب اعمال زشت گردید، باید در انتظار ظهور فساد در خشکی و دریا، هلاکت امتهای سلب امنیت، شیوع ظلم، بروز جنگ ها، سایر بدبختی ها باشند. (همان، ج ۲، ص ۲۵۰)

آنچه خدای تعالی برای بشر خلق کرده بدین جهت خلق کرده که او را مدد کند در این که راه سعادت حقیقی خود را سریع تر طی کند، سعادت حقیقی بشر نزدیکی به خدای سبحان است، که آنهم با عبودیت و خضوع در برابر پروردگار حاصل می شود، نتیجه دوری انسان از ذکر و یاد خدا این است که گرداب دنیا فرو رود، آن را سعادت زندگی و آسایش نفس و لذت روح خود قلمداد کند، با همین تفکر فاسد در منجالات فتنه ها و محنت هایی که می بیند غوطه ور گشته، زیرو بالا رود، سرانجام هم بخاطر خروج از رسم عبودیت به پروردگار خود کافر شود. معنای جمله «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (توبه: ۷۲) این است که

خوشنودی خدا از ایشان از همه این حرف‌ها بزرگتر و ارزنده‌تر است. این جاست که دیگر اعتراض و خشم از او سر نمی‌زند، در برابر هیچ امری از قضاء و قدر و حکم پروردگارش ناراحت نمی‌شود و بر هیچ یک از خواسته‌های او اعتراض نمی‌کند. در مقابل این مرحله از تسلیم ایمانی قرار دارد که همان یقین به الله است. (همان، ج ۱۰ ص ۴۲۴)

یکی از انگیزه‌های اساسی در درون آدمی میل به کمال است. انسان همواره می‌کوشد تا به مقامات و مدارج بالاتر برسد، همین توجه انسان‌ها به موقعیت بهتر برای زیستن، دلیلی است بر گرایش آدمی به سوی کمال، انسان همواره می‌خواهد بداند از کجا آمده؟ به کجا می‌رود؟ انسان دارای قدرت و استعدادهایی است که می‌تواند تلخ‌ترین و ناگوارترین حوادث زندگی را تحمل کند، بدون آن‌که به بن بست ناامیدی و پوچی سر در آورد و فقط و فقط باید انسان به خود معنا دهد.

التزام به باورهای دینی و در رأس آنها اعتقاد به وجود خدا و جهان آخرت، زمینه ساز معناداری زندگی از نگاه علامه طباطبایی بوده و ایشان بر این باورند که انسان در صورتی به سعادت می‌رسد که هدفی که خداوند برای وی مقرر داشته را هدف خود قرار داده و در جهت نیل بدان، زندگی خود را حرکت دهد. هر حرکت و عمل مثبتی که از انسان صورت گیرد، به شرط آن‌که به انگیزه قرب ربوبی و براساس ارزش‌ها و تکالیف الهی باشد عبادت نامیده می‌شود و به زندگی انسان معنا و جهت می‌بخشد.

۶. تاثیر حیات دینی در نگرش انسان به زندگی هدفمند

از دیدگاه غزالی لذت مادی یا عقلی و دنیوی نمی‌تواند به عنوان هدف زندگی بشر محسوب شود چون لذت بردن از این دنیا تنها برای مدت محدود زندگی دنیوی تا لحظه مرگ خلاصه می‌شود؛ اما آخرت ابدی و همیشگی است. کسانی که هدف زندگی را در امور دنیوی خلاصه می‌کنند را انکار می‌کند مانند زندگی گروه دهقانان و صنعتگران، هوسرانان یا گروهی که هدف زندگی را برداشتن ثروت زیاد یا شهرت فراوان می‌بینند، هرچند وجود این امور را برای زندگی لازم و ضروری می‌دانند.

اوغایت زندگی بشر را مطابق با حیات اخلاقی ترسیم می‌کند، بدان که آدمی را به بازی و هرزه نیافریده‌اند، بلکه کار وی عظیم است اگر از دست غضب و شهوت خلاص یابد و هر دو اسیر وی گردند، وی پادشاه ایشان گردد، شایسته بندگی حضرت الوهیت گردد و این شایستگی صفت ملائکه است و کمال درجه آدمی است؛ چون وی را لذت انس به

جمال حضرت الوهیت حاصل شد، از مطالعه آن جمال حضرت یک لحظه صبر نتواند و مشغول نظاره کردن در آن جمال بهشت وی شود و آن بهشت که نصیب شهوت چشم و فرج و شکم است نزد او مختصر شود؛ چون گوهر آدمی اول آفرینش ناقص است، ممکن نگردد وی را از این نقصان به درجه کمال رسانیدن الا به مجاهدت و معالجت. (غزالی، ۱۳۶۰، ص ۴-۵)

بر اساس مبانی انسان شناختی غزالی، هدف و غایت انسان رسیدن به سعادت است که نهایت همه ریاضت‌ها و تلاش‌ها، مجاهدت‌ها و مقصودها آن است که انسان تقرب الی الله پیدا کند که حق تعالی را ببیند و بس، او را اطاعت دارد و بس، اندر باطن وی هیچ تقاضای دیگر نماند. چون چنین شود خلق نیکو حاصل شود و به حقیقت برسد. (همان، ص ۳۲-۳۴) وی نقش مهمی برای فضائل در سعادت آدمی قائل است، این سعادت اخروی است که از راه علم و عمل و کسب فضائل به دست می‌آید که بالاترین و مهم‌ترین آن فضیلت، عشق الهی است که در جهان آخرت به صورت مواجهه با خداوند و رؤیت او متجلی می‌شود؛ که این سعادت بالاترین لذت معنوی را به همراه دارد. (همان)

در نگاه علامه هدف آن است که انسان بتواند رابطه معناداری میان حیات دینی و نوع نگرش انسان به زندگی را ترسیم کند. عنصر اصلی حیات دینی، یک نظام معرفت شناختی منظم و منسجمی است که مؤلفه های آن به انسان می‌آموزد که حدود معرفتی او چیست و ابزارهای معرفت او چه وظایفی دارند و برای دست یابی به تفسیر و تعبیری معقول و صحیح، به چه منبعی باید توسل جوید. این جاست که خدا برخود واجب کرده هم راه حرکت را ایجاد کند. «وَعَلَى اللَّهِ فَضْلُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» (نحل: ۹) و هم راه بنمایاند. «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» (لیل: ۱۲) نظام معرفت شناختی در حیات دینی، بر پایه آموزه های آسمانی، مبنای یک نظام منسجم انسان شناختی است. (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۴۵-۴۷)

حیات دینی، نظام معرفتی خود را بر مبنای وحی طراحی می‌کند تا مجموعه آگاهی های به دست آمده، بر مبنای حقیقت انسان و جهان امید بخش و متعالی باشد. با ملاحظه اهمیت معرفت شناسی، نقش ایمان در حیات دینی و ایجاد نگرش مثبت، امیدوارانه و روشن به زندگی، روشن ترمی شود.

حیات اصیل دینی که با آموزه های صحیح دینی سامان می‌یابد، معارفی به بشر ارزانی می‌دارد که با حقیقت انسان ارتباطی وجودی و عینی دارد، دریافت چنین معرفتی، انسان را

به ساحل آرامش می‌رساند و در پرتوی آن، انسان موجودی خوش بین و امیدوار است. « يَا بَنِي آدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَأَخِيهِ وَكَلَّا تَيَّأَسُوا مِنْ رُوْحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَآ يَيْئَسُ مِنْ رُوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكٰفِرُوْنَ » (یوسف: ۸۷) براساس آرامش معرفت شناختی، انسان مؤمن مجموعه عالم را از سر تصادف و حوادث آن را وقایعی کور و بی هدف معنا نمی‌کند، بلکه، با یقین می‌داند که هر ذره با حکمتی، کل معنا داری را ساخته است. چنین فهم و ادراکی از جهان شهود و غیب، انسان را در مجموعه ای قرار می‌دهد که می‌تواند کلیه اعمال و افعال خود را به نحو معناداری سامان بخشد، امیدوار باشد و شاداب زندگی کند.

بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که می‌توان حیات دینی را یک زندگی معنا دار نامید؛ چرا که، عنصر اصلی چنین حیاتی، تلاش برای دست یابی به هدفی والاتر از اهداف این جهان مادی است. به تعبیر دیگر، چون هدف انسان در حیات دینی با ویژگی های فطری، که نگاهی استعلایی دارند، سازگار است و از تعلقات مادی فراتر است، او را گرفتار پوچی و بیهودگی نمی‌کند. پوچی در این دنیا به معنای آن است که آنچه را انسان هدف خود قرار می‌دهد و تلاش خود را برای دست یابی بدان مصروف می‌دارد، حتی در صورت وصول بدان، او را راضی و خشنود نمی‌کند. (همان، ج ۲، ص: ۲۱۵)

۷. نتیجه گیری

بامطالعه آثار دو دانشمند بزرگ از دو مکتب متفاوت یکی اهل تسنن (امام محمد غزالی) و دیگری از اهل تشیع (علامه طباطبائی) نتایج بدست آمده بیانگر این است که غزالی و علامه طباطبائی دین را برای انسان و جامعه مفید و ضروری می‌دانند، دین را عامل هویت بخش هدفدار در زندگی انسان بیان کردند و براین باورند که مولفه‌های دین‌داری (نبوت، امامت و عبودیت) به زندگی و خلائهای وجودی انسان معنا و مفهوم می‌بخشد و رنج‌ها و دردهای گوناگون زندگی را گوارا می‌سازد و به انسان شهامت، قوت، قدرت و توانایی می‌بخشد تا مصائب و مشکلات را تحمل کرده و بر آنها فائق آید.

اگر چه امام محمد غزالی و علامه طباطبائی، ایمان را امری قلبی می‌دانند، اما غزالی روی ایمان قلبی تأکید کرده است، از نظر وی ایمان در صورتی تحقق پیدا می‌کند که حقیقت آن در قلب جای گرفته باشد. علامه التزام به لوازم ایمان (اقرارزبانی و رفتار ایمانی) را از ایمان جدائی ناپذیر می‌داند. وی ایمان حقیقی را واقعیتی تشکیکی و ذو مراتب می‌داند که شدت و ضعف و زیادت و نقصان می‌پذیرد.

در بحث نبوت هر دو اندیشمند قائل به وجود نبی هستند. عالی ترین درجات نزد غزالی تعلق به نبی دارد که معرفت را به الهام ربانی به طریق کشف، بدون اکتساب و تکلف تلقی می کند. غزالی نبوت را مرتبه ای می داند که در آن بینشی برای نبی حاصل می شود که عالم غیب را بوسیله آن مشاهده می کند. وی بیشتر فایده های دنیوی نبوت را مطرح می کند. علامه هدف و غایت اصلی وجود انبیاء را برای حفظ نظام دنیا و روابط بین انسان ها را ضروری می داند که انسان برای هدایت خود و رسیدن به سعادت باید طریقی برگزیند که جنبه الهی داشته باشد که همان نبوت است.

امامت در نگاه غزالی و علامه دو هویت کاملاً متفاوت دارد، بر پایه مبانی فکری غزالی امام یک مقام فرعی، اجتماعی و امر فقهی است، وجود امام را با ادله شرعی و اجماع امت، ضروری و برای قوام دین و دنیا مفید می داند و امامت را استمرار نبوت نمی داند. به اعتقاد علامه کلامی بودن امامت لطف در تکالیف عقلی است، امام واجد مقام رفیع عصمت و مصنوعیت از گناه و خطا و دارای علم وسیع می باشد. امامت شاخص فهم راستین عقاید دینی است، تمایز فهم درست از قرائت های نادرست از اصول عقاید دینی، به وسیله امامت حاصل می شود. اما در تعبیر غزالی چنین تفسیری نمی شود. نصب امام معصوم از جانب خداوند واجب و از فعل الهی است.

غزالی سعادت آدمی را در شناخت حق تعالی و در بندگی او می داند که در چهار رکن بیان می کند، مهم ترین رکن را رکن عبادات می داند، هر کس سعادت آدمی را در معرفت و با عبودیت و بندگی در دنیا گام برداشت به آسانی از صراط آخرت عبور خواهد کرد. علامه اصل عبودیت را خضوع و مملوکیت انسان می داند و هدف غائی از خلقت انسان را عبادت بیان می کند، روح و مغز عبادت را عبودیت درونی می داند که حرکتی است به سوی قله های رفیع کمال و معناداری و جهت بخشی به زندگی انسان.

کتابنامه

قران

ابن منظور، محمد بن مکرّم، (۱۴۱۲)، لسان العرب، میردامادی، جمال الدین، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.

ابراهیمی دینانی، غلامحسین، (۱۳۸۳)، منطق و معرفت از نظر غزالی، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.

- بوسورث، کلیفورد ادموند، (۱۳۷۱ب)، سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- تفتازانی، مسعودبن عمر، (۱۴۱۲)، شرح المقاصد، محقق عمیره، عبدالرحمن، ج ۵، ایران قم: الشریف الرضی.
- طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۶۳)، المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱ و ۹ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۸، مؤسسه مطبوعات دارالعلم، قم.
- (۱۳۸۴)، ترجمه تفسیرالمیزان، مترجم محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱، چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ و نشر دفتر انتشارات اسلامی.
- (۱۳۷۴)، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲ و ۷ و ۱۴ و ۱۹ و ۱۸، چاپ پنجم، ایران-قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- (۱۳۷۱الف)، المیزان فی تفسیرالقرآن، ج ۳ و ۹ و ۱۴، چاپ دوم، اسماعیلیان - قم.
- (۱۳۹۱ب)، تعالیم اسلام، به کوشش سید هادی خسرو شاهی، چاپ هشتم، قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)
- (۱۳۷۸الف)، شیعه در اسلام (طبع قدیم)، چاپ سیزدهم، ایران-قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- (۱۳۸۹الف)، گلچینی از معارف تشیع، چاپ اول، ایران-قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
- (۱۳۷۸ب)، ترجمه تفسیر المیزان، مترجم محمد باقر موسوی همدانی، ج ۲ و ۱۰، چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ و نشر دفتر انتشارات اسلامی.
- غزالی، ابوحامد محمد، (۱۳۸۴ج)، احیاء علوم الدین، جلد چهارم، چاپ پنجم، ترجمه مؤیدالدین محمدخوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
- غزالی، ابوحامد محمد، (۱۳۹۰)، المنقذ من الضلال، ترجمه سید ناصر طباطبائی. انتشارات مولی چاپ اول.
- (۱۹۸۸)، الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- (۱۴۲۲)، فضایح الباطنیه، بیروت: مکتبه العصریه.
- (۱۳۶۴)، کیمیای سعادت، تصحیح حسین خدیو جم، ج ۲ و ۱، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- (۱۳۴۶)، معارج القدس فی مدارج النّف، س مصر، مطبعه العاده.
- (۱۴۰۹)، الاربعین فی اصول الدین، بیروت: دارالعلمیه.
- (۱۳۶۰)، شک و شناخت چاپ اول، ترجمه صادق آیینه‌وند. تهران: امیر کبیر.
- (۱۳۳۸)، اعترافات غزالی (المنقذ من الضلال)، مترجم زین الدین کیائی نژاد، بی تا.

بررسی اثر مولفه های دینی برایمان و لوازم آن در معناداری زندگی ... ۲۳

فرانکل، ویکتور، (۱۳۵۴)، انسان در جستجوی معنی، ترجمه اکبر معارفی، تهران: دانشگاه تهران.
فلین، توماس، (۱۳۹۱ الف)، آگزیستانسیالیسم، مترجم حسین کیانی، چاپ اول، تهران: بصیرت.
کاکایی، قاسم و حقیقت، لاله، ۱۳۸۷ الف، «ماهیت ایمان از دیدگاه محمد غزالی»، فصلنامه آینه معرفت
تهران، ش ۱۴، ص: ۱۵۱.

ملکیان، مصطفی، (۱۳۸۹ ب)، مهر ماندگار، چاپ دوم، تهران، نشر نگاه معاصر.
مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۳۸۶)، بحار الانوار، ج ۷۸، چاپ چهارم، بیروت لبنان: اسلامیه.
یزدی مطلق، محمود، جمعی از نویسندگان، (۱۳۸۱ ب)، امامت پژوهی (بررسی دیدگاه های امامیه،
معتزله، اشاعره) چاپ اول، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی